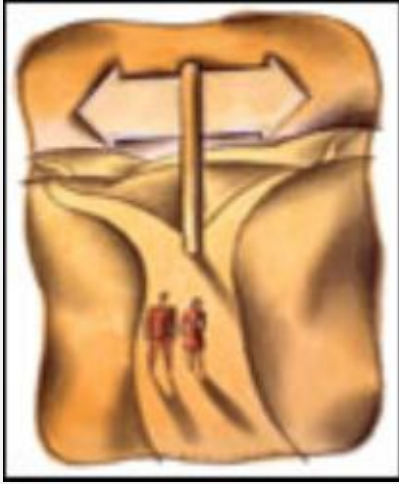


یک ایده برای پایین آوردن آمار طلاق

در این چند سال اخیر آمار طلاق در کشورهای غربی از ۵۰ درصد هم بالاتر رفته است. این یعنی اگر ازدواج شما موفق شود، در اقلیت هستید!



سلامت نیوز : در این چند سال اخیر آمار طلاق در کشورهای غربی از ۵۰ درصد هم بالاتر رفته است. این یعنی اگر ازدواج شما موفق شود، در اقلیت هستید!

به گزارش سلامت نیوز به نقل از مردمان ؛ آمار بالای طلاق مسئله‌ای بسیار ناراحت‌کننده است که افراد مختلف دلایل مختلفی برای آن برمی‌شمرند اما متأسفانه هیچکس ایده یا راهکار عملی برای برطرف کردن این مشکل ارائه نمی‌کند. البته طلاق موضوعی بسیار پیچیده است و هیچ دلیل عمومی برای بالا یا پایین بودن میزان آن در سراسر جهان وجود ندارد. دوست ندارم بحث آماری راه بیندازم. از اینکه جزء اکثریت هستم هم اصلاً خوشم نمی‌آید.

اما از اینها بدتر، از اینکه آنقدر ضعیف بودم که نتوانستم طور دیگری انجامش دهم بدم می‌آید. از اینکه اطلاعات کاملی درمورد خودم یا زندگی نداشتم تا بتوانم تصمیمات درست‌تری بگیرم متنفرم. از اینکه آنقدر آسیب‌دیده و خسته بودم که تصمیم به ازدواج در آن سن کم گرفتم، متنفرم. و از همه اینها بیشتر، از اینکه اصلاً نمی‌دانستم همه اینها می‌تواند مشکل‌ساز شود متنفرم.

بخاطر همین تعجب می‌کنم. چه چیزی همه چیز را برای من تغییر داد؟ چه چیزی من را جزء اقلیت آورد؟ چه چیزی باعث موفقیت من شد؟

وقتی به عقب نگاه می‌کنم، فقط یک چیز هست که فکر می‌کنم وقتی خانه را ترک کردم و تصمیم گرفتم خودم زندگی‌ام را بسازم، همه چیز را برایم تغییر داد. من نیاز داشتم که وقتی جوان بودم عشقی داشته باشم.

نیاز داشتم که یاد بگیرم که چطور وضعیت ذهنی و احساسی خودم را بررسی کنم.

باید یاد می‌گرفتم که چطور درون خودم را نگاه کنم و ببینم که چه چیز در آن پنهان شده است، چه چیز نیاز به تقویت دارد و اینکه خواسته‌ها و علایق واقعی‌ام چیست.

بالاخره توانستم دیپلم بگیرم. دبیرستان برای من بسیار سخت بود. و می‌دانم که خیلی‌های دیگر هم همین احساس را درمورد تجربه‌ای که از مدرسه دارند، ابراز می‌کنند.

بزرگ شدن...

در سیستم آموزشی مدرسه تمرکز زیادی را بر روی مسایل آکادمیک، ورزش، فعالیت‌های فوق‌برنامه و هنر می‌گذاریم. بعنوان بزرگسال و وقتی می‌خواهیم برای بچه‌هایمان برنامه بریزیم، با خودمان فکر می‌کنیم که بچه‌هایمان برای اینکه زندگی فوقی داشته باشند باید چه چیزهایی یاد بگیرند؟ چه چیزهایی الان می‌توانیم به آنها یاد بدهیم که بعدها که بزرگ شدند به دردشان بخورد؟ چه مهارت‌هایی را باید به آنها آموزش دهیم که وقتی این محیط را ترک کردند، در زندگی شکست نخورند؟ و بعد برنامه زندگی و آموزشی بچه‌ها را بر اساس آن طراحی می‌کنیم.

پس اگر وقتی این سوالات را می‌پرسیم می‌بایست سلامت روحی-روانی فرزندانمان را هم مدنظر قرار دهیم چه؟ اگر لازم باشد که

بچه‌ها هر روز کلاسی برای «کمک به بهبود و تقویت مشکلات خودشان» داشته باشند چه؟ کلاسی که در آن به آنها آموزش داده شود که چطور ریشه احساسات خود را پیدا کنند، چطور با درد و آسیب به خوبی کنار بیایند و چطور از بدی‌های گذشته خلاص شوند؟ کلاسی که خطرات کشاندن کسانیکه دوستشان دارند به ورطه‌های خاص را به آنها یاد بدهد. کلاسی که به آنها یاد بدهد درمورد احساسات خود واقع‌بین باشند. کلاسی که آموزششان دهد کی لازم است به دنبال مشاوره تخصصی بروند و چرا این کار به بهبود وضعیت و قوی‌تر شدن آنها کمک می‌کند.

کلاسی که به آنها یاد بدهد کامل نبودن چطور می‌تواند زیبا باشد.

اگر همان وقتی که بچه‌هایمان ریاضیات یاد می‌گیرند، یاد بگیرند که این قدرت را دارند که بر هر چیزی در زندگی فائق آیند چه می‌شود؟ اگر همان وقتی که علوم می‌آموزند، یاد بگیرند که می‌توانند بر هر مشکلی پیروز شوند و از آن بهره ببرند چه می‌شود؟ اگر همان وقتی که هنر یاد می‌گیرند، هنر تعریف نکردن خود با اشتباهاتشان را هم آموزش ببینند چه می‌شود؟

چه تعداد کودک هستند که بدون اینکه بفهمند چطور می‌توانند آسیب‌هایی که بزرگسالان به خود می‌زنند را برطرف کنند، از مدرسه فارغ‌التحصیل می‌شوند؟ مطمئناً اکثر آنها.

نوجوانان استاد پنهان‌کاری‌اند. آنها زندگی خانوادگی و مذهبی را با پنهان کردن مشکلات، اعتراض کردن یا جایگزین کردن احساساتشان، می‌پوشانند. آنها مادر و پدر را پشت‌سر گذاشته، وارد زندگی بزرگسالی می‌شوند و اکثریت قریب به اتفاق آنها نمی‌دانند با خودشان چه باید بکنند. به همین علت زمان و انرژی زیادی را صرف پیدا کردن راهکارهای سریع برای پر کردن خلاءهای خود می‌کنند. آنها خلاءهایشان را پوشانده و بدون اینکه حتی موفق به پر کردن آنها شوند، تصمیمات زندگی‌شان را عملی می‌کنند. خیلی وقت‌ها دلیل آن این است که لازم دارند به خودشان ثابت کنند وقتی دبیرستان را تمام کردند چقدر شاد و خوشبخت بودند. بله. کلاسی لازم است که به بچه‌ها قدرت درون‌نگری را آموزش دهد.

کلاسی که اگر درست اجرا شود، عشق و علاقه‌ای به درون‌نگری در افراد ایجاد خواهد کرد.

آیا می‌توانید تصور کنید این چه تاثیری در آمار طلاق خواهد داشت؟ وقتی افراد ازدواج می‌کنند، این کار را با درک بسیار بیشتری نسبت به آنچه هستند، اینک چرا به اینجا رسیده‌اند و اینکه برای قوی‌تر شدن چه باید بکنند انجام خواهند داد. درک خواهند کرد که هر کسی (حتی همسرشان) برای یافتن خوشبختی باید مسیر خودش را برود و با آن مشکلی نخواهند داشت. با اشکالات و نواقص همسرشان کمتر مشکل خواهند داشت و با مشکلات و اشکالات خودشان هم همینطور.

و وقتی دو نفر با مشکلات و اشکالات خود و همسرشان مشکلی نداشته باشند، باور خواهند داشت که می‌توانند کنار هم رشد کنند. می‌توانند همدیگر را به سمت پیشرفت هل بدهند و واقعاً برای هم پرفایده خواهند بود.

واقعیت این است که نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم جوانان بعد از ترک خانه پدری و ازدواج کردن این مهارت‌های را یاد بگیرند. همه ما آنقدر بزرگ هستیم که بدانیم زندگی هیچوقت این فرصت را در اختیارمان قرار نخواهد داد.

اگر فرزندم یک روز بخواهد که جانورشناس شود، هیچوقت نمی‌گذارم کلاس‌های علوم را ببیچاند تا به اندازه کافی درمورد آن موضوع اطلاعات جمع کند تا در بزرگسالی آمادگی بیشتری داشته باشد. اما اگر می‌خواست که وقتی بزرگ شد نویسنده شود، هیچوقت نمی‌گذارم از کلاس‌های ادبیات در برود تا آنچه که بعدها برای موفقیت در کارش لازم دارد را بیاموزد.

اما چرا از خیلی آموزش مهارت‌ها و اولویت‌هایی که بچه‌هایمان برای داشتن رابطه‌ای موفق در بزرگسالی به آن نیاز دارند یا آموزش‌های لازم برای اینکه پدر یا مادری خوب باشند و اطلاعاتی که برای داشتن زندگی موفق چه در حیطه شخصی و چه حیطه کاری لازم دارند، شانه خالی می‌کنیم؟

کار کردن روی خودمان مهارتی است که همه انسان‌ها برای رشد به آن نیاز دارند چون همه آدمها نقص دارند. و اینکار نیازمند تمرین است، نیازمند تلاش و شکست خوردن حتی. نیاز به صداقت دارد.

می‌خواهید آمار طلاق را پایین بیاورید؟ یک ایده داریم... به علت‌هایی نگاه کنید که موجب بروز مشکلاتی می‌شوند که به طلاق می‌انجامد. با آموزش مهارت و عشق به درون‌نگری به فرزندانمان می‌توانیم با این علت‌ها روبه‌رو شویم.

به فرزندانمان فرصت جنگیدن بدهید.

تا زمانیکه این کار را شروع نکرده‌ایم، آمار طلاق همچنان روزه‌روز بالا خواهد رفت. و کم‌کم یک روز خواهد رسید که دیگر ازدواج برای هیچکس معنایی نخواهد داشت.

و این واقعاً ناراحت‌کننده خواهد بود!